

سلسله مباحث تفسیری  
دوره آموزشی تخصصی تفسیر موضوعی قرآن کریم

استاد محمد رضا شایق

جلسه ششم – دوره اول

(۱۳۸۵/۸/۱۷)

واحد تفسیر دفتر فرهنگی  
هیئت انصار ولایت دارالعباده یزد

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آخرین نکته ای که در مورد مبانی تفسیر و مباحث مقدماتی باید عرض کنم این است که مفسر و محقق قرآن برای فهم یک آیه قرآنی یا فهم اغراض یک سوره باید بداند که آن سوره مکی است یا مدنی است. یعنی آیا این سوره در مکه مکرمه نازل شده یا در مدینه منوره، به عبارت واضح تر، یعنی قبل از هجرت نازل شده که به آن می گوئیم مکی و یا بعد از هجرت نازل شده که به آن می گوئیم مدنی.

ممکن است بگوئید مگر چه فرقی دارد که آیه یا سوره مکی باشد و یا مدنی؟ ما اگر مکی بودن یا مدنی بودن سوره قرآن را بشناسیم خیلی از معضلات را می توانیم حلش کنیم و خیلی از مفاهیم و معارف قرآن را بهتر می توانیم بفهمیم، به صحت بعضی از شأن نزول ها می توانیم پی ببریم.

### • مثال اول: آیات آخر سوره نحل<sup>۱</sup>

آیات آخر سوره نحل خطاب به پیامبر گرامی می فرماید که: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ» اگر خواستید مجازات کنید، مؤاخذه کنید، عقوبت کنید، به اندازه ای عقوبت کنید که ضربه و صدمه دیدید و اگر صبر کنید، برای صابران خیلی بهتر است. بعضی ها در کتب تفسیرشان نوشته اند که پیامبر گرامی اسلام وقتی که بر سر جنازه حمزه سیدالشهداء نشست بود و گریه می کرد. وقتی حضرت حمزه را به آن صورت مُثله شده دید و با آن سینه پاره شده و کبد ایشان را بیرون آورده بودند مواجه شد بسیار خشمگین شد و عهد کرد که: اگر من بر قریش دست پیدا کنم هفتاد نفر از آن ها را مُثله خواهم کرد. مثله کردن یک عملی است که در جاهلیت مرسوم بود و وقتی می خواستند از کسی انتقام بگیرند، دست و پا و گوش و بینی او را می بریدند تا بمیرد، به این می گفتند: مُثله کردن، یعنی قطعه، قطعه کردن. در روایات از حضرت امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> نقل شده است که: «إِيَّاكُمْ وَالْمُثَلَّةَ وَالْوَبَّ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ»<sup>۲</sup> پیرهیزید از مثله کردن کسی حتی سگ ها را (نه تنها انسان را، بلکه سگ ها را هم مثله نکنید). بعضی از مفسرین در کتبشان آورده اند که پیامبر<sup>(ص)</sup> نشست سر جنازه حمزه و بی تابی کرد و این حرف را زد، فوراً پیک وحی نازل شد و این آیات را آورد که ای رسول ما اگر می خواهید مجازات هم بکنید به اندازه مصیبتی که دیدید مجازات بکنید، بیشتر نه و اگر صبر کنید بهتر است. ظاهراً این شأن نزول با این آیه مناسبت دارد. انسان در وهله اول که می بیند بدون تأمل می پذیرد اما وقتی یک مقدار تأمل می کنیم در اخلاق کریمه پیامبر<sup>(ص)</sup> اولاً: صبوری که پیامبر در همان جنگ احد کرد و دندانهایش شکست و صورتش خونین شد و چنان سنگ بر صورت پیامبر زدند که بر آمدگی های کلاه خود بر گونه پیامبر فرو رفت ولی حاضر نشد آن ها را نفرین کند. ثانیاً: توجه به این نکته که اصلاً مثله کردن در اسلام و شریعت اسلامی جایز نیست (حرام است) چه طور

<sup>۱</sup> ۱۲۶ نحل

<sup>۲</sup> وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۲۸

ممکن است که پیامبر اسلام عهد کند که من هفتاد نفر را مثله می کنم به خاطر یک نفر (حمزه<sup>(ع)</sup>). حالا از همه این ها که بگذریم یک مشکل بزرگ در این داستان وجود دارد که مانع پذیرش آن می شود. شما می دانید که جنگ احد در سال سوم هجرت اتفاق افتاد و سوره نحل از سُورِ مَکّی است، تمام مفسّرین اتفاق نظر دارند که سوره نحل در مکه نازل شده، تمامش در مکه نازل شده، هیچ کس ادعا نکرده که مثلاً یک آیه در مدینه نازل شده است ولی ما می دانیم چندین سال، قبل از اینکه واقعه احد رخ بدهد این سوره نازل شده بود و دروغ است این داستان. یعنی شما با دانستن مَکّی یا مدنی بودن سوره به راحتی کشف کردید که این داستان دروغ است و داستان پردازی شده. ببینید این یکی از فواید است. آن آقای داستان پرداز برای اینکه بازار خودش را گرم کند و یا اغراض دیگری خدای نکرده داشته، آمده این را جعل کرده که: پیامبر در جنگ احد بر سر جنازه حمزه این حرف را زد و خدا هم آیه نازل کرد که نه! اگر خواستید مجازات هم کنید، یک نفر در مقابل یک نفر. ولی وقتی مراجعه می کنیم و اندک تأملی می کنیم می بینیم که سوره مَکّی است و سال ها قبل از جنگ احد این سوره نازل شده بوده است. معلوم می شود که این داستان واقعیت ندارد، مضاف بر این که این داستان از نظر اخلاقی به اخلاق رسول اکرم<sup>(ص)</sup> نمی خورد و حتّی قاتل حمزه را هم بخشید.

چه طور ممکن است چنین پیامبری هفتاد نفر را که دخالتی در کشتن حمزه نداشتند بکشد، آن هم به صورت مثله ای که در شریعت اسلام جایز نیست و رهبران ما نهی کرده اند، این شکلی اعدام بکند آن هم به خاطر حمزه؟! آن پیامبری که تمام دشمنانش را بخشید. بعد هم یک عده از منحرفین مغرض و مخالفین اسلام این ها را مطرح کنند و بگویند: ببینید اسلام دین خشونت و زور بوده. من کم کم دارم به این نتیجه می رسم که حتّی آن قضیه گردن زدن یهود خیبر هم ساختگی باشد کما اینکه آقای دکتر سید جعفر شهیدی به طور قاطع گفتند: دروغ است و پیامبر اسلام هرگز این کار را نکرده است. چه طور ممکن است ما قبول کنیم پیامبری که مشرکان را بخشید این کار را کند. می دانید اسلام برای موجودیت شرک هیچ ارزشی قائل نشده. سوره برائت برای همین نازل شده، امّا موجودیت اهل کتاب را به نحو مشروط پذیرفته، به شرطی که جزیه بدهند، توطئه نکنند، یک مالیاتی بدهند در ازای حفظ جانیشان، مالیشان، ناموسشان و زندگیشان. آن پیامبری که حتّی ابوسفیان را بخشید، مشرکان خون آشام مکه را بخشید بیاید جلو هزاران زن و کودک (زن و بچه هایشان که گناهی نداشتند) مردانشان را گردن بزند، آن هم به دست علی بن ابی طالب<sup>(ع)</sup>؟! به نظر من حق دارد آقای سید جعفر شهیدی (ایشان استاد تاریخ است) که به شدت قضیه را انکار می کند. ما از اخلاق و رأفت پیامبر اسلام این را بعید می دانیم. اگر چه هر کار پیامبر اکرم<sup>(ص)</sup> کرده، خودش مبنای حقانیت است. اگر ثابت شد کاری را پیامبر<sup>(ص)</sup> کرده ما دیگر روی آن تشکیک نمی کنیم، تحلیل هم نمی کنیم، معلوم می شود آن کار یک مبنای وحی و یک مبنای عقلی درست داشته و کار درستی بوده. اما به نظر می رسد که این قصه هم شبیه قصه هولوکاست باشد یعنی یهودیان در ساختن

قضیه هولوکاست همیشه ید طولائی داشتند. آن زمان با مظلوم نمایی اسلام را متهم کردند و چه بسا دستان یهود در کار بود که به پیامبر نسبت بدهند و مردمشان را در قرون بعدی از اسلام بیگانه کنند، کینه و کدورت را ادامه بدهند. کما اینکه بعد از جنگ جهانی قضیه هولوکاست را درست کردند و چقدر بهره برداری کردند. یکی از بهره برداریهایش این است که تا الان سی میلیارد مارک از دولت آلمان غرامت گرفتند و دهها میلیارد مارک دیگر هم آلمان باید غرامت بدهد به خاطر این قضیه ساختگی و به خاطر همین قضیه ساختگی بود که مردم دنیا دست افسوس، تأسف و غصه برای همین ها به هم زدند و وقتی آمدند در فلسطین، گفتند اشکال ندارد این ها مصیبت دیده اند، بگذارید همین جا زندگی کنند و دیدید چه کار کردند، بعد بیایند به پیامبر اسلام نسبت دهند که بله! پیامبر بر سر جنازه حمزه عصبانی شد و گفت: من هفتاد نفر را مثله می کنم. شما اگر بخواهید جلوی این حرف را بگیرید، یک نفر بیاید و بگوید این سند تاریخی و تفاسیر خودتان گفتند: پیامبر شما این کار را کرده، خشونت داشته، ما چطور می توانیم این را رد کنیم. سوره نحل سوره ایست که چندین سال قبل از جنگ احد در مکه نازل شده و آقایی که ادعا کرده این سوره بر سر جنازه حمزه نازل شده، دروغ می گوید. چون او مدعی است که این سوره مدنی است در حالیکه این سوره مکی است. پس یک مفسر حتماً باید بداند که این سوره ای که می خواهد تفسیر کند، سوره ای است مکی یا مدنی! و این مسئله بسیار مهمی است.

#### • مثال دوم:

آقای عبدالله بن زبیر مدعی بود که سوره دهر مکی است. چرا این ادعا را می کرد؟ برای اینکه فضیلت اهل بیت را که در این سوره مطرح شده انکار کند. من اول مختصری از شخصیت عبدالله بن زبیر می گویم: او خیلی آدم بد چهره ای بود، حتی در بعضی از روایات خبر از آینده اش هم داده شده بود، پسر عمه امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> بود، یعنی حضرت ابوطالب دائی زبیر بود. خود حضرت(ع) می فرماید: «ما زال الزبیر منّا اهل البیت مئی نشأ ابنة المشؤم عبدالله»<sup>۱</sup> زبیر از ما اهل بیت بود دائماً، تا پسر شومش عبدالله رشد کرد، از ما جدایش کرد. خیلی آدم پلیدی بود، حتی می گویند در جنگ جمل یکی از وسوسه گرانی که زبیر را کشید به میدان جنگ علیه علی(ع) همین عبدالله بود. به پدرش گفت: فکر نمی کردم این قدر از شمشیر علی بترسی.

زبیر هم بهش برخورد، زبیر از دلاوران احد بود، از رزم آوران عرصه های جنگ و در خدمت رسول خدا بود. از معدود کسانی بود که در سخت ترین لحظات می ایستاد و دفاع می کرد. زبیر هم عصبانی شد، شمشیر را برداشت و زد به لشکر علی<sup>(ع)</sup>. آنقدر هیبت داشت که لشکر را تا آخر شکافت، رفت. دوباره لشکر را شکافت و برگشت و هیچ کس را هم زخم نزد، برگشت و به عبدالله گفت: این حمله، حمله ترسوها بود؟! او که می دانست دارد دروغ می گوید، می خواست پدرش را

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۰۲

تحریک کند. گفت: چه فایده که کسی را زخمی نکردی و فقط حمله کردی؟ زبیر گفت: به خاطر تو که قرار نیست خودم را جهنمی کنم و بعد گذاشت و رفت، که آن حادثه تأسف بار پیش آمد. ای کاش آمده بود پیش حضرت علی<sup>(ع)</sup> و عذرخواهی کرده بود و این راه را نرفته بود. به هر حال می خواهم بگویم عبدالله بن زبیر خیلی آدم خبیثی بود. علی<sup>(ع)</sup> می گوید: علت جدائی زبیر از ما او بود. مردم هم بیشتر به اعتبار زبیر و عایشه به این کار تن دادند و بیشتر هم زبیر، چون طلحه فرد خیلی مهمی نبود. زبیر با اهل بیت نسبت بیشتری داشت، عایشه هم که همسر پیامبر بود. این ها باعث شد که مردم فریب بخورند. عبدالله بن زبیر می گفت: سوره دهر مکی است. خوب می گویم: آقا تو دوست داری این سوره را مکی بنام، دوست داری مدنی. عیبی ندارد! اتفاقاً تبعات دارد. چون مفسران گفته اند: سوره دهر سبب نزولی دارد. آیات اولش سبب نزولی دارد. سبب نزولش آن است که، حضرت امام حسن<sup>(ع)</sup> و امام حسین<sup>(ع)</sup> مریض شدند. پیشنهاد شد به حضرت علی<sup>(ع)</sup> که شما سه روز روزه بگیرید، نذر کنید سه روز روزه بگیرید بچه هایتان خوب می شوند. اتفاقاً بچه ها خوب شدند و حضرت سه روز، روزه گرفتند و حضرت زهرا<sup>(س)</sup> هم سه روز روزه گرفتند. روز اول که خواستند افطار کنند، یک سفره بسیار ساده ای گسترده شد، مسکینی در زد، امیرالمؤمنین گفتند: کیست؟ گفت: مسکینم، غذا بدهید. حضرت گفتند: من نمی خورم، حضرت زهرا<sup>(س)</sup> هم گفتند: غذای من را هم ببرید، به او بدهید. پس معلوم است غذا کم بوده یعنی اندازه خوراک یک نفر هم نبوده، اگر هر کدام به اندازه خوراک یک نفر داشتند وقتی حضرت علی<sup>(ع)</sup> غذا را می دادند کافی بود، معلوم است که سیر نمی شده که حضرت زهرا<sup>(س)</sup> هم غذا را دادند، ایشان هم گفتند: غذای من را هم به او بدهید. افطاری ها را گذاشتند روی هم، آوردند و دادند به مسکین. مسکین دعا گویان رفت. فردا را دوباره روزه شدند، باز هم جریان در افطار تکرار شد. عجیب است امتحان خدا، یتیمی آمد در زد. حضرت غذا را دادند، همسرشان هم غذا را دادند. روز سوم اسیری آمد که خود این کلمه اسیر معلوم می کند که این سوره مدنی است. من بعداً اشاره می کنم. کلمه اسیر قرینه ای است که این سوره مدنی است. مفسران گفته اند: روز سوم هم غذا را دادند و آن وقت غذایی از آسمان نازل شد. حالا آن چه غذایی بوده، بهشتی بوده، برزخی بوده یا مال همین دنیا بوده من نمی دانم. من روی این تحقیق نکرده ام، مهم اخلاص امیرالمؤمنین است و آن کار بسیار شایسته ای که انجام دادند. آیات صدر سوره دهر در توصیف این منزلت نازل شد.

• «انَّ الْاِبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا. عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا. يُوفُونَ بِالَّذَرِّ وَ يَفَاوُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا. وَ يُطْعَمُونَ اَلطَّعَامَ عَلٰى مِثْبَةٍ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا. اِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لِانُّرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا»<sup>۱</sup>

اگر ما بگوییم این آیات در مکه نازل شده به نظر شما چه مشکلی پیش می آید؟ حضرت زهرا<sup>(س)</sup> و امیرالمؤمنین در مدینه ازدواج کردند. در مکه که حسنینی وجود نداشت، اصلاً خانه و زندگی مشترکی نبود. اگر ما بپذیریم این سوره در مکه نازل شده پشت سرش باید بپذیریم این آیات ربطی به غذا دادن به یتیم و مسکین و اسیر ندارد و این شأن نزول واقعیت ندارد ولی فرض کنید این آیه در سال هفتم بعثت نازل شده یعنی شش سال قبل از هجرت نازل شده. هنوز آن زمان حضرت زهرا<sup>(س)</sup> دختر بچه کم سنی بودند و علی بن ابی طالب<sup>(ع)</sup> پانزده الی شانزده سال بیشتر نداشتند، خانه ای نبوده، حسنینی نبودند. بنابراین آن کسی که ادعا می کند حسنین مریض شدند و حضرت علی<sup>(ع)</sup> روزه گرفت و حضرت زهرا<sup>(س)</sup> روزه گرفت و غذا به مسکین و یتیم و اسیر دادند و بعد از دادن غذا به آن ها این آیات نازل شده، این دروغ می شود.

این عبدالله بن زبیر از حرص این که ناراحت بود که چرا این کرایم در شأن علی<sup>(ع)</sup> نازل شده عقده ای بود. جرأت هم نمی کرد که علناً بگوید که این ها دروغ است. زیرا او از تابعین بود. بعضی از شیوخ صحابه هنوز زنده بودند، می گفتند: نه آقا! ما خبر داریم این جریان بوده، دروغ نگو حقه باز. برای این که خیلی مخفیانه و خزنده خاک بریزد روی این کرامت می گفت: من می دانم سوره دهر مکی است، در حالی که همه مفسران شیعه و کثیری از مفسران اهل سنت به مدنی بودن این سوره اعتراف کردند و جالب این است که آلوسی یکی از مفسران اهل سنت می گوید: علت این که خداوند هر کجا از قرآن سخن از بهشت و نعمت های بهشتی گفته معمولاً به همسران بهشتی و حوریان بهشتی هم اشاره کرده اما چرا در این سوره اشاره نکرده است؟ این مفسر سنی مذهب می گوید: به خاطر تکریم مقام و منزلت حضرت زهرا<sup>(س)</sup> می باشد، به احترام ایشان اشاره به آن ها نکرده است. پس ما با دانستن مکیت و مدنیت این سوره می توانیم بفهمیم که مفهوم این سوره چیست و به شأن نزول این آیات و صحت آن پی ببریم کما اینکه در آن شأن نزول اولی به عدم صحت آن پی بردیم.

• مثال سوّم: سوره فصلت آیه ۴۱

• «الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآفِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»<sup>۱</sup> کسانی که زکات نمی دهند و به عالم آخرت کافرند.

زکات در قرآن دو معنا دارد، با دو معنا به کار رفته. یکی، زکات یعنی دادن مال (به معنای انفاق مال) و دیگری به معنای زکات واجب، همان چیزی که حد نصاب دارد و در غلات اربعه (غلات چهار گانه) حیوانات سه گانه (انعام ثلاثه) و نقدین (طلا و نقره) با شرایط خاصش وجود دارد و باید به حاکم شرع پرداخت شود. خوب، حالا می خواهیم بدانیم در این جا در کدام معنا بکار رفته است. آیا مراد از زکات آن زکات واجب است یا مراد انفاق مال مستحبی است؟ ما از قرینه خارجی می دانیم که حکم زکات در مدینه آمد یعنی در مکه زکات واجب نبود. ما دامی که مسلمینی که در مکه بودند چیزی به

عنوان زکات، به عنوان فرع دینی، به عنوان یکی از فروع ده گانه دین نازل نشده بود. هنوز حکم زکات نیامده بود، بعد از هجرت پیامبر به مدینه حکم زکات هم آمد. خوب، چون سوره نمل سوره مکی است یعنی در مکه مکرمه نازل شده است، ما متوجه می شویم که مراد از این زکات، زکات واجب نیست. می پرسید حالا چه تبعه ای دارد؟! یکی از بحث هایی که بین فقها و مفسرین است که عده ای می گویند: عبادت بر کفار واجب است همچنان که بر ما واجب است مثلاً واجب است نماز بخوانند. می گویند: حالا اگر آمدند و نماز خواندند قبول است. می گوئیم: نه! اول باید اسلام بیاورند و بعد نماز بخوانند. عده ای می گویند: نه! فقط خداوند به خاطر کفرشان آن ها را به جهنم می برد، دیگر نمی گوید: هم کافر بودی و هم نماز نخواندی و هم روزه نگرفتی و هم حج نرفتی. حالا آن عده ای اول چه دلیلی دارند؟ این آیات در خدمت کفار می فرماید: «لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآثَرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»<sup>۱</sup> این ها زکات نمی دهند (این کافران) و به آخرت هم ایمان ندارند. گفته: آنها زکات نمی دهند یعنی واجب است بدهند ولی نمی دهند، پس معلوم است زکات بر کفار هم واجب است. این گروه این طوری استدلال می کنند. می گویند: زکات بر کفار هم واجب است، چون قرآن گفته: این ها زکات نمی دهند یعنی باید بدهند و نمی دهند، ما می گوئیم آقا! این مراد از زکات، انفاق است. زکات واجب نیست. چرا؟ زیرا این سوره مکی است و در مکه هم زکاتی واجب نبوده است، تمام شد و رفت یعنی تبعات تفسیری دارد. ما اگر بفهمیم این سوره ای که نازل شده مکی است یا مدنی، خیلی روی فهم ما اثر دارد.

#### • مثال چهارم:

یک آیه ای است در سوره حجر جزء چهارم قرآن که می فرماید: «لَهَا سَبْعَةٌ أَبْوَابٍ...»<sup>۲</sup> برای جهنم هفت در است. «لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ»<sup>۳</sup> و از هر دری یک تعدادی از جهنمیان که وارد می شوند یعنی همه آنها از یک در وارد نمی شوند. تقسیم می شوند، توزیع می شوند و هر کدام از دری وارد می شوند. یکی از آقایان مفسر یک داستان عجیب و رمان گونه ای نوشته است. توجه کنید گاهی وقت ها می خواهیم از کسی طرفداری کنیم ولی ضایعش می کنیم، می خواهیم حرمت کسی را حفظ کنیم حرمتش را می شکنیم. در کتابش نوشته که وقتی این آیه نازل شد اصحاب نشسته بودند، رسول گرامی اسلام این آیه را خواند، اصحاب به هیجان آمدند، عده ای گریبان چاک کردند، سلمان گفت: ای کاش من مرده بودم و جنازه من را عقابان و کرکسان خورده بودند و این آیه به گوش من نخورده بود که این قدر بترسم. ابوذر گفت: ای کاش سال ها پیش مرده بودم و به این آیه نرسیده بودم که این قدر وحشت من را بگیرد. مقداد چیز دیگری گفت و هر کس چیزی گفت. بعد

<sup>۱</sup> همان

<sup>۲</sup> ۴۴ حجر

<sup>۳</sup> همان

سلمان فارسی مأمور شد که بیاید منزل حضرت زهرا<sup>(س)</sup> و خبر نزول این آیات را برای حضرت بیاورد ( بعد متأسفانه راوی یک تصویر خیلی زننده ای را از حضرت زهرا<sup>(س)</sup> درست کرده که حضرت چادری داشت که تعداد زیادی وصله داشت آن هم از لیف خرما، وصله پارچه ای هم نبوده، حضرت می خواسته چادرش را وصله کند پارچه نداشته به آن بزند. (لیف خرما یک چیز توری مانند است که از پشتش هم پیداست و بعد از چهار روز هم خشک می شود و نمی شود استفاده کرد) من در تعجبم که چه طور این دروغ را به هم بافته است. تصور کنید زنی که می خواهد الگوی همه جهان باشد با یک چادری که حدود یک من و نیم وزن آن است (از بس لیف خرما به آن وصله شده) را به سر کرده و توی کوچه آمده. من خیلی تأسف می خورم که چرا بعضی ها می خواهند زهد حضرت زهرا<sup>(س)</sup> را نشان بدهند ولی این طوری ضایع می کنند. خوشبختانه خدا از دروغگویان حافظه را می گیرد. می گویند: دروغ گو کم حافظه است، راست می گویند. خدا همیشه برای دروغ نشانه می گذارد. هر چیز یک نشانه دارد، دروغگو هم نشانه دارد. ببینید بازجوهای زرنگ از میان حرف های متهم، از میان اعترافات خودش سند دروغگو بودنش را به دست می آورند. می گوید: حضرت سراسیمه آمدند و پرسیدند: یا اَبَتَا چه از آسمان نازل شده، حضرت آیه را خواندند. حضرت فاطمه<sup>(س)</sup> به صورت روی زمین افتادند، ضجّه زدند دوباره بلند شدند و سجده کردند. خوب، در حضور آن همه مرد نامحرم یک زن بخواد سجده کند که حجم بدنش مشخص است، این که شرعاً اشکال دارد، حتی برای یک زن معمولی هم اشکال دارد. حالا چه طور حضرت فاطمه<sup>(س)</sup> این کار را کرد. و یک چیزهای عجیبی به هم تنیده که آدم را دعوت می کند به کهنگی، به ظاهر ژولیده و ژنده مثل بعضی از این درویش. می پرسیم سوره حجر کی نازل شده؟ کجا نازل شده؟ سوره حجر سال هفتم بعثت در مکه. می دانید بعثت چند مرحله داشت. یک مرحله آن حضرت به هیچ کس نگفت تا سه سال (علی بن ابیطالب، حضرت خدیجه و خودش، هیچ کس دیگر خبر نداشت)، سه سال که گذشت دستور آمد «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>۱</sup> حالا خویشاوندانت را دعوت کن. پیامبر هم آن ها را جمع کرد و طبق آن جریانی که شنیده اید دعوتشان کرد. دوباره سه الی چهار سال که گذشت آیه نازل شد «فَأَصْدَعْ بِمَا تُهْمَرُ...»<sup>۲</sup> حال به آنچه مأموری بانگ برآور. این آیه در سوره حجر است. معلوم می شود که این در سال هفتم بعثت بوده یعنی هفت سال از نبوت پیامبر گذشته بوده است هنوز ۶ سال مانده تا هجرت. در سال هفتم بعثت حضرت زهرا<sup>(س)</sup> چند سالشان بوده است؟ دو یا سه ساله بوده اند. اصلاً حضرت سلمان در مدینه ایمان آورد، سال چهارم یا پنجم هجرت بود که ایمان آورد. آن زمان سلمان کجا بوده؟ بدین گونه با دریافت مکی بودن سوره دروغ بودن داستان جعلی معلوم میشود.

<sup>۱</sup> ۲۱۴ شعراء

<sup>۲</sup> ۹۴ حجر

البته من این‌ها را می‌خوانم یک وقت دلهره پیدا نکنید که ای داد و بیداد، نکند همه این‌ها بی اعتبار باشد. الحمدلله یک سنگ شوره‌های خیلی قوی آمدند و غلات را سنگشور کرده‌اند و من فقط دارم سنگ‌هایش را نشان می‌دهم، پس نترسید. آن‌گونی‌های خیلی پاک و زلال آن طرف گذاشته است. یک دانه سنگ هم در آن نیست. سنگشورش کرده‌اند. ما الحمدلله یک منابع خیلی زلالی مثل آب صاف داریم. ولی به شما بگویم که کتب حدیث بعضی‌هایش را نباید به این چشم نگاه کنیم که علامه مجلسی آن را نوشته ولی ما فهمیدیم که بعضی روایاتش اعتبار ندارد. علامه مجلسی خیلی استاد بوده، در عصری که ایشان زندگی می‌کرده بعضی‌ها پیدا شده بودند و می‌گفتند: این حدیث که ضعیف است دورش بیندازید، این حدیث هم چون مرسل و مجهول است رهاش کنید. علامه دید که اگر بالاخره این احادیث گم شود، کسی هم قسم نخورده که حدیثی که مرسل باشد حتماً دروغ است، حدیث مرسل قابل استفاده نیست. می‌گویند: این حدیث قطع شده و سندش دیگر قابل اعتماد نیست ولی مسلم نیست که دروغ است. چه بسا دویست سال دیگر بگذرد و یک مفسر تیزهوش و فرزانه‌ای پیدا شود که بتواند چند حدیث را کنار هم بگذارد و همان حدیث ضعیف را ثابت کند که درست است. پس نباید به دورش ریخت، یک جایی باید باشد که محفوظ بماند. ایشان آمد چند کتاب نوشت و این احادیث را جمع کرد و ادعایش هم این نبود که هر چه من جمع کرده‌ام صحیح است. او هر چه پیدا کرد جمع کرد و یکجا کرد و گذاشتش در خزانه تا آیندگان بیابند، نقادان سخن و حدیث شناسان بیابند، تفکیک کنند و روی آن بحث کنند نه این که همین‌طور چیزی بگویند. شما هم که می‌خواهید در خانه آشپزی کنید همین‌طوری از گونی نخود و لوبیا چیزی برنمی‌دارید و بریزید در دیگ. اول سنگشورش می‌کنید، بعضی‌ها زیاد سنگ دارد و بعضی‌ها کمتر سنگ دارد. مثلاً ایشان خودش در کتاب «مرأه العقول عن اخبار آل رسول الله» که مجموعه حدیثی است. گاهی وقتی حدیثی نوشته‌اند، در حاشیه، خود علامه می‌نویسد «هذا الحدیث متروک»<sup>۱</sup> این حدیث متروک است. بین بزرگان کسی به آن استناد نمی‌کند یا این حدیث مجهول است، راوی آن معلوم نیست. خود علامه می‌گوید: این حدیث ضعیف است، این حسن است، این صحیح است و درجه آن را هم می‌گوید. خود علامه توجه داشته است، این‌طور نبوده که بعضی از تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ها بگویند: علامه در بحارالانوار یک سری حدیث وارد کرده که اصلاً معلوم نیست از کجاست. هزار تا حدیث شناس الان هم که جمع شوند به اندازه علامه نمی‌شوند. دقت داشته باشید که بزرگان ما خیلی زحمت کشیدند، روایات را تنقیح کردند، پالایش کردند، از فیلترهای مختلف رد کردند، بدون سند قبول نکردند. این را برای این گفتم که چون من چندین مورد نقل کردم یک موقع بعضی از عزیزان نگویند: ای داد و بیداد! ما دیگر داریم به همه چیز شک می‌کنیم. آمدیم در کلاس قرآن که ایمانمان قوی شود با شک و تردید بیرون رفتیم. نه این‌طوری نیست، این قدر بزرگان ما در نوشتن حدیث دقت داشته‌اند. اولاً:

<sup>۱</sup> استبصار، ج ۱، ص ۲۲۰، باب فرائض السفر

مثل بنده که آمده ام و این جا نشسته ام نبودند که همین طور حدیث بخوانند، الان دیدید که در عصر ما هر کسی به خودش اجازه می دهد بیاید حدیث بخواند، آیه بخواند و تفسیر کند. حتی در رسانه های جمعی، آقای فوق لیسانس زبان انگلیسی است به خودش اجازه می دهد بیاید حدیث و آیه بخواند و در مورد اسلام نظر بدهد. این واقعاً جرم است. چه طور است که ما در عالم پزشکی اگر یک آقای حتی پزشک هم باشد منتهی رشته اش چشم پزشکی است بیاید در مورد قلب و عروق نظر بدهد، نظام پزشکی یقه اش را می گیرد و می گوید: به چه حقی نظر دادید.

ولی متأسفانه در مسائل دینی چنین مؤاخذه و مجازاتی نیست، هر کسی به خودش اجازه می دهد حدیث بخواند، آیه تفسیر کند و نظریه بدهد. آن هم بعضی وقت ها پر ادعا تر از صاحب نظران بزرگ. این جای شگفتی است، این نقیصه بزرگی است. یک بقال وقتی بخواهد بقالی باز کند، صنف می آید و الزام می کند که بدون مجوز نمی توانی این جا جنس بفروشی. مجوزتان کو؟ اگر یک آهنگر بخواهد آهنگری بزند حتماً باید مجوز داشته باشد ولی اگر کسی بخواهد در مورد دین مردم نظر بدهد، نه! دیگر نیازی به مجوز نیست، این جا آزاد است، خیلی جای تعجب است. چرا ما این را فرهنگش نکردیم. قدمای ما به کسی اجازه حدیث می دادند که اجازه نامه رسمی و کتبی از شیخ محدثش داشته باشد و آن شیخ هم شناخته شده باشد و آن هم اجازه از شیخ خودش داشته باشد تا برسد متصل به امام شود. آدم های شناخته شده مورد اعتماد همه و مورد اجماع همه. آن وقت می گفتند: خیلی خوب، حالا با اعتماد بخوان، همه چیز هم حق نداری بخوانی، خیلی محکم کار تر از آن چه امروز در نظام پزشکی ما اجرا می شود. دو شخصیت بزرگ حدیثی در قم بودند، محمد بن احمد بن خالد و محمد بن احمد بن عیسی، دو تا از اعیان شیعه و از علمای بزرگ حدیث شناس بودند. منتهی محمد بن احمد بن عیسی رئیس قمی ها بود یعنی تقریباً حالت مرجع دینی داشت و مردم اطاعتش می کردند، حالت مرجعیت داشت و بقیه علما زیر نظر ایشان بودند، ایشان جلساتی داشت و حدیث می خواند، شاگردانی داشت که از بغداد و از شهرهای مختلف ایران می آمدند، از کشورهای غیر ایران هم می آمدند و پای درسش می نشستند و ایشان احادیث مسند را می خواندند، بعد می نوشتند، بعد دوباره می آمدند قرائت می کردند، می گفتند: ما می خوانیم، اگر اشکالی دارد شما رفعش کنید، بعد این را می بردند در دیارشان و می گفتند: ما این را برای شیخ خود قرائت کردیم یا شیخ ما املاء کرده و ما کلمه کلمه نوشتیم، این هم سندش، این هم مدرکش، این هم اجازه نامه از شیخمان. آن وقت مردم به آن ها اعتماد می کردند. چنین هم نبوده که مردم بگویند: این احادیث معلوم نیست به کجا بند است. نه خیلی هم معلوم است. این آقای محمد بن احمد بن خالد که از دوستان صمیمی محمد بن احمد بن عیسی بود و هر دو عالم مجتهد قوی پنجه ای در علم حدیث بودند. ولی محمد بن احمد بن خالد که چه بسا سال ها با این بزرگوار در یک کلاس نشسته بودند و در یک جلسه درس بودند و با هم همشاگردی بودند و حالا به سن کهولت رسیده بودند و زعامت را

بر عهده داشتند، یک عادت داشت که احادیث ضعیف را هم می خواند، مثلاً می گفت: این حدیث مرسل است و در جلسه می خواند. چند بار محمد بن احمد بن عیسی به او پیغام داد که این کار را نکن و احادیث ضعیف را نخوان. ایشان برای خودش یک عقیده ای داشت، ( البته آیت الله سبحانی تأیید کردند این عقیده را و گفته اند: درست است، همان کاری که مرحوم علامه مجلسی به خاطرش بحارالانوار را نوشت. بالاخره دلیل نمی شود که چون ضعیف است ما نخوانیم. ممکن است بالاخره سند نداشته باشد ولی این حدیث واقعاً از پیامبر صادر شده چون همه این احادیث مرسل که دروغ نیستند، بعضی هایشان واقعاً صادر شده). ایشان چند بار پیغام فرستاد به دوست عالمش که شما دیگر احادیث ضعیف را نخوان ولی ایشان توجه نکرد، می دانید چه کارش کرد؟ از قم اخراجش کرد و از قوم تبعیدش کرد و اصلاً ملاحظه نکرد که دوست منی، تو رفیق بودی، سال ها در این شهر با هم زندگی کردیم، با هم، هم مباحثه بودیم، هم حجره بودیم، اصلاً ملاحظه اش نکرد، از شهر بیرونش کرد و کلاسش را هم تعطیل کرد، این قدر این قضیه برای محمد بن احمد بن خالد سخت آمد که دق کرد و مُرد و می گویند: همین محمد بن احمد بن عیسی پشت جنازه اش گریه می کرد. یعنی این قدر علمای ما زحمت کشیدند، روی سند حدیث دقت کردند، فقط از سه تا از محدثین بنام احادیث فاقد سند را قبول کردند. یکی از آن ها محمد بن ابی عمیر بوده، این هم به خاطر این بود که سی هزار حدیث داشت، همه را نوشته بود به املائی امام، همه را با سندهای مربوطه نوشته بود. مأمون الرشید فهمید و دستگیرش کرد، در زندان به قدری شکنجه شد که جای احادیث را بگوید، جایی که پنهان کرده، و او لو نداد، فقط هم به خاطر سندهایش. چون خود احادیث همه را حفظ بود، کتک ها را خورد.

متأسفانه وقتی آزاد شد رفت دید همسرش آن ها را جایی گذاشته که آب رفته و همه را خراب کرده. مجبور شد که احادیث را خودش بنویسد و سندش هم یادش رفت. این که از چه کسی نقل شده و این حدیث از کجا بوده؟ یادش رفت ولی خودش می دانست که این احادیث و این مرسل ها همه اش مسندند. لذا محدثین می گویند: احادیثی که محمد بن ابی عمیر گفته و به سند خودش نقل کرده در حکم حدیث صحیح است و درست است و از امام صادر شده است. دو محدث دیگر هم این مرتبه را دارند. به آن ها اصحاب اجماع می گویند یعنی این قدر این قضیه محکم بوده که در هیچ حوزه علمی و در هیچ دانشگاهی در جهان این قدر محکم کاری روی اعتبار علمی مسائل نشده است پس خیالتان جمع باشد که آن چه برای ما گفته اند و آن چه برای ما نقل کردند، اگر گفتند: این حدیث صحیح است خیالتان جمع باشد که صحیح است. اگر جایی هم گفتند: مرسل است خوب دیگر مرسل است یعنی آخر حدیث قطع شده یعنی معلوم نیست که از چه کسی است؟

## بسم الله الرحمن الرحيم

قبل از اینکه بحث جلسه دوم را شروع کنیم، یک سؤالی فرمودند، من اشاره کردم در جلسه قبل، کلمه «اسیر» در «سوره دهر» قرینه ایست بر مدنی بودن سوره «دهر» سؤال فرمودند که چطور قرینه است؟ قرینه اش از اینجاست که حکم «جهاد» در مدینه نازل شد در سوره حج «أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا ۗ إِنْ نَزَّلَ اللَّهُ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»<sup>۱</sup> در مکه جهادی وجود نداشت، اصلاً اجازه جنگیدن و دست به شمشیر بردن در مکه نبود. وقتی مسلمین در مدینه آمدند تشکیل حکومتی دادند به رهبری پیامبر گرامی (ص)، آن وقت حکم جهاد هم آمد. خوب، اگر جهاد در کار نباشد، اسیری در کار نیست. اسیر موقعی است که جهاد باشد. پس معلوم می شود که جریان در شهر مدینه واقع شده، پس سوره هم مدنی است. از کلمه «اسیر» معلوم می شود که این قضیه در مدینه واقع شده. پس سوره هم، سوره مدنی است. بسیاری از مفسران اهل سنت هم به مدنی بودن سوره «دهر» اعتراف کردند، خوب، حالا مقدمات را همین جا متوقف می شویم، وارد بحث تفسیر می شویم. قرار بود که ما تفاسیر را به صورت موضوعی خدمت عزیزان عرض کنیم. انشاء الله به حول و قوه الهی و با عنایت خدا و دعای خیر امام زمان (عج) که دستگیرمان در همه زمان باشد، ما به هر آیه ای که رسیدیم، موضوعی که در آن آیه است، آن را مبنا قرار می دهیم و تا آنجا که امکانش باشد و در توان ناچیز ماست روی آن موضوع در سایر آیات نیز بحث می کنیم.

«بسم الله الرحمن الرحيم»، قبل از اینکه من روی «بسم الله» بحث کنم، باید بگویم سوره حمد، اولین سوره کاملی است که بر پیغمبر گرامی (ص) نازل شده است. ممکن است شما بفرمایید: ما شنیدیم اولین آیاتی که نازل شده، آیات سوره «علق»<sup>۲</sup> است، لابد سوره علق اولین سوره است. من عرض می کنم منافاتی ندارد. سوره «علق» که بر پیامبر نازل شد، فقط ۵ آیه اولش نازل شد، چند سال بعد که دعوت پیامبر علنی شده بود این سوره باقی اش هم نازل شد. بین این دو تا نزول چندین سوره نازل شد، من جمله سوره «حمد»، سوره «مدثر»، سوره «مزل» و چند تا سوره دیگر. اولین سوره ای که به صورت کامل نازل شد، سوره «حمد» است. عنوانش «فاتحه الكتاب» است و همان «سبعاً من المثنی» یعنی ۷ آیه از مثنی، که «مثنی» یکی از اوصاف و لقب های قرآن است، ۷ آیه از قرآن، مراد سوره «حمد» است که در سوره «حجر» ذکر شده است.

(باء) که در «بسم الله» است به نام «باء ابتدائی» است، معنای ابتدا را دارد، اگر خیلی بخواهیم ساده کنیم، مانعی ندارد که بگوییم اینجا یک فعلی مقدر است یعنی بگوییم: «أبتدأ بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی شروع می کنم به نام خداوند رحمان و رحیم. مانعی هم ندارد که اینک معنا همین

<sup>۱</sup> ۳۹ حج

<sup>۲</sup> اقرأ باسم ربك الذي خلق ...

است. حالا یک ترکیبات پیچیده ای بعضی از نحویون برای آن اظهار کرده اند، که من معتقدم به همچون تکلفاتی هم نیازی نیست.

«بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی شروع می کنم با نام خدای رحمان و رحیم.

کلمه «الله» همانطور که اینجا می بینید  $\text{أل} + \text{اله} = \text{«ال»}$  معرفه است به اضافه (+) اله.

«اله» به معنای معبود یعنی کسی که پرستش می شود یعنی در واقع بوده «أل اله» مثل: الكتاب، بعد چون زیاد گفته شده کم کم شده، «الله» همزه وسطی که حمزه «اله» باشد افتاده است، دو تا لام (ل) به هم چسبیده شده مشدّد «الله». پس کلمه «الله» همان «أل اله» است. وقتی می گوییم «الله»، «أل اله» یعنی معبود خاص و مورد نظری که ما داریم. حالا اینها یک بحث های نحوی و صرفی دارد. من سعی کردم عصاره و آن چیز هایی که خیلی به درد می خورد، آنها را عرض کنم، چیز هایی که خیلی تخصصی صرفی و نحوی دارد، من آنها را فاکتور می گیرم. وقتی می گوییم «الله» اسم جامع همه صفات کمال است یعنی یک وجود، یک ذات مقدسی که هر چه صفات کمال است در او جمع است، مجمع همه صفات الهی، رحمان، رحیم، قدّوس، عزیز، حکیم، وهّاب، غفّار، عَفُوّ اینها همه اش در «الله» جمع است ما یک ذاتی داریم، یک صفتی. ذات شیء که به عبارتی به آن موصوف گویند یعنی آن که صفت روی آن حمل میشود، مثلاً می گوییم: زید دانشمند است، خوب، زید ذات است یا موصوف است. کلمه دانشمند یا عالم صفتش است. در مورد کلمه «الله» باید بگوییم: این در واقع موصوف است جمیع صفات روی این حمل می شوند اگر چه ذات و صفات الهی یک حقیقت واحد هستند دوئیّت و تجزیه و غیریت در آن نیست. ذات او عین صفات اوست منتها در مقام تعبیر و فهماندن و فهمیدن مجبوریم از این عبارات استفاده کنیم. میگوییم «الله» آن موصوفی است که سایر صفات بر آن حمل می شوند مثل اینکه بگوییم: زید دانشمند است، زید صبور است، زید با وقار است، زید با گذشت است، بلا تشبیه می گوییم: الله رحیم است، الله رحمن است، الله رؤوف است. پس موصوف می شود این «الله»، آنها می شوند صفاتی که به این حمل می شوند، پس می شود اسم در بردارنده تمام صفات کمال.

می آیم سر کلمه «الرحمن». «الرحمن» یک کلمه ای است که مبالغه در رحمت را می رساند، زیادی رحمت را می رساند، شما می گویید «خِیَاط»، یعنی کسی که خیلی با خِیَاط و رشته سر و کار دارد، با نخ سر و کار دارد. یا می گویید: «نُحَّاس» کسی که خیلی با «نُحَّاس» یعنی مس سر و کار دارد یا می گوییم «صَرَاف» کسی که خیلی با پول عوض کردن و پول دادن و پول گرفتن سر و کار دارد. «رحمن» هم یکی از اوزان مبالغه است، چون صیغه های مبالغه متفاوتند. معنای مبالغه دارد یعنی رحمت بسیار زیاد. البته ما در فارسی جور دیگری معنایش را می فهمیم، مبالغه را معمولاً در معنای اغراق به کار می بریم، می گوییم فلانی اغراق آمیز حرف می زند، مبالغه آمیز گفت. در حالیکه عرب این را نمی فهمد. مبالغه صرفاً نشان می دهد یک صفتی، یک جایی بسیار زیاد است ولی اینکه آیا

گوینده ادعایش راست است یا دروغ، اصلاً اینها را نمی فهمند از مبالغه. مبالغه به معنای اغراق نیست. مبالغه یعنی اینکه یک صفتی، در یک موصوفی زیاد باشد. رحمن، صفت عام است به این معنا که هر موجودی که به موجود بودن به عرصه وجود قدم گذاشته، مشمول این رحمت است. سندش چیست؟ آیات کریم قرآن «وَأَمَمْتِي وَسَلِّعْتُ كُلَّ لَشَىٰ»<sup>۱</sup> همه چیز را رحمت من فرا گرفته است. این رحمانیت خداست، کفّار هم مشمول این رحمتند، حیوانات هم مشمول این رحمتند، در و دیوار و زمین و آسمان و هر چه وجود دارد. مشمول رحمت عامند. این صفت عام خداست، رحمت عمومی است برای همه مخلوقات، اما اسم خاص است. چرا اسم خاص است؟ من قبل از اینکه توضیح بدهم می پردازم به کلمه «رحیم». بر عکس در «رحیم» می گوئیم: صفت خاص است اما اسم عام است. در «رحمن» چه می گفتیم؟ می گفتیم صفت عام اما اسم خاص، اینجا می گوئیم صفت خاص، اسم عام. حالا من دلیلش را عرض می کنم چرا؟ ببینید، «رحمن» یعنی رحمت عمومی فراگیر کل کائنات. حالا ما اگر اسم یک شخصی را در این عالم هستی «رحمن» بگذاریم، اسم چند نفر را می توانیم «رحمن» بگذاریم که رحمتش همه هستی را گرفته باشد؟ اسم یک نفر را که او خداست. پس می شود اسم خاص خدا. اگر بخواهیم یک نفر را پیدا کنیم که یک صفتی داشته باشد که صفت رحمتش جمیع عالم را گرفته باشد، کیست او؟ خداست. پس صفت عام است و اسم خاص. می گوئیم فقط تویی که رحمانیت داری. این اسم «رحمن» مخصوص توئیست که رحمت تو عمومیت دارد. هیچ کس دیگر نیست در این عالم که رحمت عمومی داشته باشد. من برای اینکه مطلب خوب جا بیفتد یک بار دیگر عرض می کنم. ببینید یک وجود است در عالم، در این عالم هستی، که رحمت بی حد و حصری دارد که همه هستی را گرفته. آن یک نفر هم خداست. یعنی رحمتش عمومی است پس صفت رحمانیت عمومی است. حالا به کی باید بگوئیم «رحمن»؟ فقط به خدا، چون کس دیگری «رحمن» نیست. ما کس دیگری پیدا نمی کنیم که بگوئیم یک صفت این طوری دارد پس می شود اسم خاص او. اما «رحیم» صفت خاص است یعنی آن رحمتی که خدا به مؤمنان می دهد، خصوصی به مؤمنان می دهد، تازه به مؤمنان هم به یک اندازه نمی دهد، بعضی ها کمتر، بعضی ها بیشتر، مراتب دارند، پس می شود رحمت خاص. فرض کنید که، هدایت، آن هدایت به آن معنایی که انسان دستش را بگیرد و به مقصدش برساند یا دری از معارف الهی را روی دلش باز بکند یا روح عبادت به او بدهد شوق عبادت به او بدهد، توفیق اشک ریختن و تضرع به او بدهد. اینها رحمت های خاص خداست یا دل شکسته به او بدهد، اینها رحمت های خاص است که به کفّار و معاندان نمی دهد. یا بصیرت در دین به او بدهد، اینها رحمت های خاص الهی است، توفیق انفاق به او بدهد، حبّ مساکین به او بدهد، اینها رحمت های خاص است. خدا فقط اینها را به مؤمنان می دهد آن هم در ازای بعضی از اعمال. پس این صفت، صفت خاص است یعنی به همه نمی رسد عمومی نیست، به عده ای

مخصوص می دهند، صفت خاص است. خوب، حالا یک نکته! آیا ما می توانیم «رحیم» باشیم؟ یعنی نسبت به عده ای محبت کنیم. آری امکان دارد. اسم عام است، یعنی می شود به غیر خدا هم گفت «رحیم».

پس اسم عام است. به خاطر همین است که در قرآن کریم، به پیغمبر هم «رحیم» گفته است «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»<sup>۱</sup> دو تا صفت «رئوف» و «رحیم» را به پیغمبر نسبت داده است. پس معلوم است می توان به پیغمبر هم گفت «رحیم»، به خدا هم می شود گفت «رحیم». به یک مؤمن خوب هم می شود گفت این «رحیم» است، خیلی «رحیم» است. اما در سراسر قرآن نگاه کنید (یک کتاب دقیقی است)، هیچ کجای قرآن به غیر خدا «رحمن» نگفته است، هیچ کجای قرآن. در اواخر سوره مریم<sup>۲</sup> ۶، ۷ بار ذات اقدس حق را «رحمن» خطاب کرده است. در اواخر سوره فرقان فرموده است «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»<sup>۳</sup> کلمه «رحمن» را فقط برای ذات اقدس حق به کار برده است. اینجا خدمت خواهران و برادران عرض کنم چون «رحمن» اسم خاص خدا است نباید روی کسی گذاشت. متأسفانه در کشور ما خیلی ها هستند که اسمشان «رحمن» است من خبر ندارم که در مراکز، ثبت احوال ما به این مسئله توجه دارند یا ندارند؟ ولی باید گفت: «عبد الرحمن». عبد را باید به آن اضافه کرد، «بنده رحمان». در فرهنگ عرب ها بیشتر به این نکته توجه دارند. چند تا اسم است که روی بندگان نباید گذاشت، اصلاً حرام است تلبس به آن، حتی اسمش هم نباید گذاشت، یکی «جبار» است، یکی «عزیز» است، یکی «رحمن» است، یکی «متکبر». البته کسی نمی آید اسم بچه اش را بگذارد «متکبر». چون مردم معنای بدی از آن می فهمند این اسم فقط زیبنده خداست. که سه تای آن در یک آیه مانده به آخر سوره حشر، ذکر شده است «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ»<sup>۴</sup>. باید گفت: عبد العزیز، عبد الجبار، عبد الرحمن. مردم اسم بچه شان را می گذارند: «عزیز»، «جبار»، «رحمن» هیچ کدامش هم خوب نیست. اینها اسامی خاص هستند برای ذات اقدس الهی، من اینها را خدمت شما بزرگواران عرض کردم که یادداشت بفرمایید تا مطالب بعدی را خدمتان عرض کنم. (یکی از حضار در کلاس سؤالی را می پرسد و استاد در جواب می گویند: نه) در مورد کلمه ی «عزیز» این کلمه عربی است، حالا «عزیز» یک راه توجیهی دارد می گوییم: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»<sup>۵</sup> عزت هم برای خداست، هم برای رسول است، هم برای مؤمنین است. به قرآن هم «کتاب

<sup>۱</sup> ۱۲۸ توبه

<sup>۲</sup> ۷ مرتبه آیات ۴۵، ۵۸، ۶۹، ۷۸، ۸۵، ۸۷ و ۹۳

<sup>۳</sup> ۶۳ فرقان

<sup>۴</sup> ۲۳ حشر

<sup>۵</sup> ۸ منافقون

عزیز» گفته شده است منظورمان از آن عزت به معنای «جَبَّارِیَّت» نیست ولی، خوب، احتیاط است اینجا هم یک کلمه «عبد» اضافه کنند ولی حالا کسی خواست اسم فرزندش را «رحیم» بگذارد مانعی ندارد اشکالی ندارد. اینها می دانید مسائل تفسیری است، مسئله ای نیست که در عرصه فتوا و اینها باشد که مثلاً علما وظیفه شان باشد فتوا دهند که این جایز است یا جایز نیست. یک بحث تفسیری است کسی هم نگفته اگر کسی این کار را کرد حتماً گناه کبیره مرتکب شده است ولی وقتی ما نگاه می کنیم در آداب و در روایات، خصوصاً در آن خطبه ۱۹۲، خطبه «قاصعه» که امیرالمؤمنین در خصوص عزت و کبریایی حرف زده اند، متوجه می شویم که ذائقه شریعت این است که این اسامی با کلمه «عبد» همراه باشد یعنی بگوییم: عبد العزیز، عبد الرحمن، عبد الجبار و تنهایی اسم نگذاریم.

در رابطه با اینکه «بسم الله» بالاخره آیه اول هر سوره حساب می شود یا حساب نمی شود؟ سه تا نظریه است: نظریه اول که مال شیعه امامیه و عده ای از اهل سنت است می گویند که بله، آیه اول هر سوره قرآن «بسم الله الرحمن الرحیم» است یعنی شما در سوره مثلاً «هل أتى» که گفتید «بسم الله الرحمن الرحیم» این آیه اول حساب می شود. با این عقیده، ۱۱۳ آیه دیگر بر مجموع آیات قرآن افزوده خواهد شد، این یک نظریه است.

نظریه دوم این است که می گویند فقط «بسم الله الرحمن الرحیم» جزء سوره حمد است. یعنی سوره حمد را اگر ما در نظر بگیریم «بسم الله الرحمن الرحیم» آیه اول است و بقیه هم آیات دیگر، آیات دوم و سوم. این نظریه دوم هم نظریه عده ای از اهل سنت است.

نظریه سوم این است که جزء هیچ سوره ای نیست، صرفاً جهت تبرک و تیمن «بسم الله» می گوئیم و الا آیه نیست «بسم الله» همین طور پیغمبر وقتی می خواست سوره را بخواند تبرکاً و تیمناً می گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم» که نظریه بسیار ضعیفی است و قائلان به آن کم هستند اما ما اول نظریه دوم را علتش بیان می کنیم که به چه دلیل نظریه دوم گفته شده. بعضی ها گفته اند فقط «بسم الله الرحمن الرحیم» آیه اول سوره «حمد» است یکی از لقب های قرآن کلمه «مثنائی» است یعنی دو تا دوتا، جمع مثنی به معنی دوتایی دوتایی به قرآن «مثنائی» گفته شده است حالا دلایلی هم دارد که اگر نیاز شد در جای خودش به آن می پردازیم. یکی از اوصاف قرآنی «مثنائی» است در سوره «حجر» آمده است که «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»<sup>۱</sup> ما به تو بخشیدیم ۷ آیه از «مثنائی» را. یعنی سوره «حمد» را و قرآن عظیم را «این آیه چند تا پیغام دارد که یکی از آنها این است که مراد از این «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» سوره حمد است و سوره «حمد»، همسنگ قرآن است چون در این آیه آن را گذاشته است کنار کل قرآن، (ما بقی قرآن) قرآن منهای «حمد» در یک کفه مساوی است از نظر ارزش، با کل سوره «حمد». خوب، اگر ما بگوییم سوره «حمد» طبق این آیه که

شیعه و سنی قبول دارند مراد «حمد» است، ۷ آیه است و «بسم الله» را آیه اول حساب نکنیم می شود ۶ آیه شما بشمارید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ / الْمَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱ / الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲ / مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۳ / إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۴ / اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۵ / صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ ۶ / » می شود ۶ آیه چاره ای نیست جز اینکه « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » را هم محاسبه کنیم، بگوییم آیه اول « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » بعد آن ۶ آیه هم می شوند ۷ آیه. خوب، این نظریه بر اساس این استوار است. منتها کسانی که این را گفتند، نظریه دوم را دادند، می گویند خوب، ما برای « بسم الله» سوره حمد دلیل داریم اما برای « بسم الله» سوره های دیگر دلیلی نداریم پس آنها معلوم نیست. اگر به قرآن های چاپ عربستان نگاه کنید می بینید این را که، سوره «حمد»، «بسم الله» را نوشته آیه ۱، اما جمیع سوره دیگر را «بسم الله» را حساب نکرده است. {چون بعضی ها ممکن است بگویند که خوب حالا ما جزوه داریم بعد دیگر نیاز به اینها نیست البته اگر اینها را هم عزیزان در کنار جزوه ها بدهند خیلی خوب است چون من پیشنهادم به بزرگواران این است که شما وقتی یکبار روی مطلب را خواندید ابتدا این نوت ها را بخوانید، این علائم را بخوانید بعد بروید روی جزوه، خیلی جزوه را بهتر می فهمید بعد دوباره برای دوره کردن فقط همین ها را بخوانید چون کل مطالب می آید در ذهنتان دیگر نیازی ندارید مثلاً بنشینید سه ربع ساعت این جزوه را بخوانید شما کافی است فقط ۵ دقیقه آن ها را نگاه کنید، همه مطالب سلسله وار می آید در ذهنتان و خیلی در وقت شما صرفه جویی می شود روش بسیار خوبی هم هست. حالا که الحمد لله به این شکل خوب طراحی شده است پیشنهاد ما این است که در هر جلسه ای این خلاصه ها هم در کنار جزوه ها عرضه کنند که زحمت نوشتن و اینها هم برای خواهران و برادران کمتر شود. { اما ما در جواب اینها که چرا فقط سوره «حمد»، « بسم الله» آیه اولش نیست بلکه «بسم الله» آیه اول هر سوره ای است میگوییم: اگر شما یک آیه ای در چند جای قرآن تکرار شود، شما آن آیه را حساب نمی کنید؟ مثلاً در سوره الرحمن، « فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ » ۳۱ بار تکرار شده است. در سوره مرسلات آیه « وَإِلَّٰهُمَّذِ لِلْمُكذِّبِينَ » ۱۰ بار تکرار شده است. بعضی از آیات دیگر هم تکرار شده اند. خوب، اگر ثابت شد که در سوره «حمد»، «بسم الله» آیه است همین آیه در سوره های دیگر هم تکرار شده است منتها به خاطر شرافتی که دارد در صدر سوره قرار گرفته است شما که می گویند: آیه اول نیست، شما باید دلیل بیاورید، ما که نباید دلیل بیاوریم. ظاهر این است که این آیات قرآن است یک دلیل ما این است، «بسم الله» تکراری ترین آیه قرآن است. اگر گفتند کدام آیه قرآن بیشتر از همه تکرار شده است؟ بگویید: «بسم الله الرحمن الرحيم» از همه آیات قرآن بیشتر تکرار شده است و روایاتی که در شرافت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» داریم در مورد هیچ آیه ای نداریم. بسیاری از روایات می گویند بهترین آیه قرآن کریم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است. بعضی از روایات می

گویند<sup>۱</sup>: این آیه شریفه به اسم اعظم خدا نزدیکتر است از سیاهی چشم به سفیدی آن. چقدر بین سیاهی و سفیدی چشم فاصله است؟ می گوید این آیه به اسم اعظم الهی از این هم نزدیکتر است و تعبیری که امام در فرمایشاتشان دارند بعضی ها را سرزنش می کنند، می گویند: بهترین آیه قرآن را از قرآن گرفتند، این بهترین آیه قرآن است. پیغمبر اسلام آیات را می شنیدند، از سوی خدا نازل می شد، «روح القدس» بر پیغمبر القاء میکرد روح القدس غیر از جبرئیل است. جبرئیل «روح القدس» را می آورد و «روح اقدس» می دمید در پیغمبر، القاء می کرد اصلاً کلمات و واژه اینها نبود و بعد پیغمبر هم برای مردم می خواند، چیزی هم به آن اضافه نمی کرد، حتی آنجایی که خدا به پیغمبر می فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا»<sup>۲</sup> بگو ای بندگانی که اسراف کردید، حضرت نمی گفت: خوب، خدا گفته «قل» دیگر «قل» اش را نباید بگویم من، پس بیندازم. اگر یک کسی به شما بگوید: بگوئید که مردم این کار را نکنند یا بگوئید زید بیاید، شما صدای زید اینجوری می زنید می گوید: بگوئید زید بیاید؟ یا می گوئید: آقای زید بیا؟ دیگر «بگوئیدش» را که شما تکرار نمی کنید ولی چون پیغمبر امانت دار خداست و سر سوزنی دخل و تصرف در کلام خدا نمی فرماید همانطور که فرود آمده می خواند. پیغمبری که می خواهد پیام آور آسمان باشد باید اینقدر امانت دار باشد که حتی «بگو» یش را ذکر کند. خوب، اگر پیغمبری این قدر امانت دار است چطور ممکن است یک چیزی را که خدا نگفته، او اضافه کند به صدر سوره ولو به عنوان تبرک و تیمن. این حق را دارد پیغمبر؟ هیچ چیزش را نمی تواند کم و زیاد کند. اگر پیغمبر: «بسم الله الرحمن الرحيم» خواند یعنی این اولین آیه است اگر نخواند مثل سوره برائت، یعنی: «بسم الله الرحمن الرحيم» ندارد آیه اولش «بِرَاءَةٌ مِنْ اللَّهِ»<sup>۳</sup> است اگر دو بار خواند مثل سوره «نمل»، «إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»<sup>۴</sup> آن هم حساب می شود پس این هم یک دلیلی بر اینکه هر سوره ای: «بسم الله الرحمن الرحيم» اولین آیه است و ما معتقدیم بنابر اعتقاد اهل بیت که این آیه تکراری ترین آیه قرآن است و هر جا آمده جزء همان سوره است و بهترین دلیل ما روایات اهل بیت است ما بالاترین حجتی که بر مخالفینمان داریم حتی اگر اهل بیت را به عنوان مصدر تشریح قبول نداشته باشند ولیکن نمی توانند در صداقتشان و راستگویی شان تشکیک کنند وقتی ائمه ما متواتراً بیان کردند که «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه اول هر سوره است دیگر آنجا نمی توانند چیزی بگویند این هم یکی از دلایل مهم ما است که روایات اهل بیت بر این مطلب گواهی می دهند.

برای تعجیل در فرج امام عصر (عج) و سلامتی همه خدمت گزاران به اسلام، مراجع عظام، رهبر معظم انقلاب و سلامتی خودتان و خانواده تان اجماعاً صلوات.

<sup>۱</sup> امام رضا (ع) قال بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَقْرَبُ إِلَيَّ اسْمِ الْأَعْظَمِ مِنْ سَوَادِ الْعَيْنِ إِلَى بَيَاضِهَا. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۳۳، باب ۲۹

<sup>۲</sup> ۵۳ زمر

<sup>۳</sup> ۱ توبه

<sup>۴</sup> ۳۰ نمل